

A Critical Study of the Jurisprudential Reasons for the Money Value of Time

Mohammad Taqi Tolami^{1*}, Abdollah Omidifard²

1. Ph.D Student of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, University of Qom, Qom, Iran
2. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, University of Qom, Qom, Iran

(Received: June 10, 2019; Accepted: December 10, 2019)

Abstract

The time value or time price is one of the important issues in economy and financial management whose acceptance or rejection has a significant impact on the analysis of other issues related to the financial markets. Proposing legal reasons, some Islamic economy scholars and theoreticians of Islamic monetary markets have accepted the money value of time and have considered it unproblematic. Some of the most important reasons include the rule of duration (*lilajali qistun min al-thaman*), the difference between the price of credit and that of cash sales, and the permission of advance payment or discount of the debit. Using a descriptive-analytical method and relying on the jurisprudential and economic sources, this article reviews and criticizes these reasons and shows that first, the theory faces different jurisprudential problems in terms of imagination and second, the reasons of the adherents of the theory are unable to prove the jurisprudential credit of the money value of the time in terms of affirmation.

Keywords: Time, Money Value, Rule of Duration, Cash, Credit, Advance Payment of the Debt.

* Corresponding Author, Email: ttolami@gmail.com

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۷، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰
صفحات ۱۲۵-۱۴۹ (مقاله پژوهشی)

بررسی و نقد ادله فقهی اعتبار ارزش پولی زمان

محمدتقی تولمی^{۱*}، عبدالله امیدی فرد^۲

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

۲. دانشیار، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۱۹)

چکیده

از مهم‌ترین مباحث مطرح در علم اقتصاد و مدیریت مالی، ارزش پولی زمان است که پذیرش یا رد آن، در تحلیل سایر مسائل مرتبط با بازارهای مالی، به‌ویژه بازارهای پولی، تأثیر بسزایی دارد. برخی محققان اقتصاد اسلامی و نظریه‌پردازان حوزه بازارهای مالی اسلامی، با ارائه دلایلی فقهی، ارزش پولی زمان را پذیرفته‌اند و آن را از منظر فقه بدون اشکال پنداشته‌اند. از جمله مهم‌ترین ادله ایشان عبارت است از: قاعده للاجل قسط من الثمن، جواز زیادی قیمت نسبه نسبت به قیمت نقد و همچنین جواز تعجیل یا تنزیل دین مؤجل با کاستن از مقدار آن. در این مقاله که با روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به منابع فقهی و اقتصادی به نگارش درآمده است، به بررسی و نقد این ادله پرداخته‌ایم و نشان می‌دهیم که اولاً بر این نظریه از حیث تصویری اشکال‌های متعدد فقهی وارد است و ثانیاً از حیث تصدیقی نیز ادله موافقان، از اثبات اعتبار فقهی ارزش پولی زمان ناتوان خواهد بود.

واژگان کلیدی

ارزش پولی، تعجیل دین، زمان، قاعده للاجل، نسبه، نقد.

مقدمه

ارزش پولی زمان، یکی از اساسی‌ترین نظریات مطرح در بازارهای مالی به‌ویژه بازارهای پولی محسوب می‌شود. برخی از مهم‌ترین نظریات ارائه‌شده در حوزه بازارهای مالی، اعم از بازار پول و سرمایه، بر اساس همین اندیشه پی‌ریزی شده است. مطابق این اندیشه زمان، بهاء‌مند بوده و دارای ارزش پولی است و از این‌رو باید برای آن در ضمن مبادلات و معاملات اقتصادی، قیمتی در نظر گرفته شود.

در بازارهای پولی رایج در کشورهای غیراسلامی، با پذیرش این نظریه، بر عامل زمان و قیمت آن به‌عنوان یکی از عناصر تأثیرگذار بر فعالیت‌های بازار پول و سرمایه تأکید می‌شود و قیمت و ارزش مبادلی زمان، در فعالیت‌های بازار مالی وارد شده است.

ارزش پولی زمان در مباحث علم اقتصاد و مدیریت مالی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. توجیه نظری بهره با استناد به آن، از مهم‌ترین کارکردهای نظری این اندیشه به‌شمار می‌آید؛ همچنانکه جواز دریافت و پرداخت بهره در قرض و گسترش قرض‌های ربوی، از نتایج عملی پذیرش این نظریه محسوب می‌شود.

فراوانی و فراگیری بازارهای مالی (پولی و سرمایه‌ای) و گستردگی فعالیت‌های آنها در کشورهای اسلامی اقتضا می‌کند که موضع شارع نسبت به مسائل گوناگون در این بازارها به‌درستی تبیین شود.

اعتبار سنجی ارزش پولی زمان از منظر فقه، با توجه به کارکردهای گوناگون این نظریه، از جمله مسائل کلیدی و بنیادی حوزه فقه اقتصادی است که تحقیق و پژوهش پیرامون آن، راه را برای تبیین موضع فقه نسبت به سایر فعالیت‌های اقتصادی در بازارهای مالی هموار خواهد کرد، اما متأسفانه این موضوع مهم، از نظرگاه استادان و دانش‌پژوهان دانشگاهی و حوزوی علم فقه، مغفول مانده و در خصوص این مسئله، تحقیق و پژوهش مستقل شایان توجهی انجام نگرفته است.

در نوشتار حاضر با بررسی و نقد این نظریه نشان می‌دهیم که نظریه مذکور، با توجه به

مباحث فقهی، هم از حیث تصویری و هم از حیث تصدیقی با اشکال‌های متعددی روبه‌روست که اعتبار فقهی آن را با چالش مواجه می‌کند. در این زمینه ابتدا به تبیین و توضیح سه دلیلی پرداخته‌ایم که بر اعتبار فقهی این نظریه بیان شده‌اند. این ادله عبارتند از: قاعده فقهی «للاجل قسط من الثمن»، «جواز زیادی قیمت نسبه بر نقد» و «جواز تعجیل دین با کاستن از آن». در ادامه پس از بیان اشکال‌هایی که در مقام تصور بر نظریه وارد است، به نقد سه دلیل پیش‌گفته پرداخته و نشان داده‌ایم که این ادله، در اثبات اعتبار فقهی این نظریه ناکافی هستند.

جایگاه نهاد «زمان» در فقه و اقتصاد

برای زمان در ابواب مختلف فقه معاملات، می‌توان دو نقش عمده برشمرد: ظرفیت و قیدیت. اولین نقش، ظرفیت است که مطابق آن، زمان ظرف تحقق تمام زمانیات است و هر امر زمانی و از جمله فعالیت‌ها و معاملات اقتصادی، به‌ناچار در ظرف زمان رخ می‌دهند. برای زمان در این نوع کاریست، احکام متعددی توسط شارع بیان شده است. این احکام گاهی به معامله در ظرف زمانی خاص و بدون لحاظ قید دیگری مربوطند، مانند کراهت بیع و فعالیت اقتصادی در بازه زمانی صبح صادق تا طلوع آفتاب (مابین الطلوعین) (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۸) و گاهی به حکم معامله در ظرف زمانی خاص و با لحاظ قیود دیگری مربوط است؛ مانند حرمت خرید و فروش در زمان اعتکاف بر معتکفین که به دلیل تلبس یکی از طرفین معامله یا هر دوی آنها به وصف خاصی در آن بازه زمانی است یا حرمت بیع پس از اذان ظهر روز جمعه بر کسانی که نماز جمعه بر آنها واجب است؛ به دلیل تقارن این ظرف زمانی خاص با برگزاری نماز جمعه (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱۱: ۳۰۴).

دومین نقش زمان در ابواب معاملات، نقش قیدیت است. قید زمانی یا همان اجل در معاملات از مهم‌ترین عناصر فقهی و حقوقی عقود محسوب می‌شود. اهمیت آن تا جایی است که با توجه به همین عنصر، می‌توان عقود را به سه دسته کلی تقسیم کرد. دسته اول عقودی که قید زمان و اجل شرط تحقق آن است و اساساً بدون قید زمان و اجل محقق نمی‌شوند (بشرط شیء نسبت به اجل) مانند بیع نسبه (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۳: ۹۹) و بیع

سلف (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۴: ۲۹۹)؛ دسته دوم عقود هستند که برخلاف دسته اول، شرط تحقق آنها نبود قید زمان و اجل است (بشرط لا نسبت به اجل) مانند بیع صرف (حلی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۳۶۸)؛ دسته سوم عقود هستند که وجود قید زمانی در تحقق این عقود بی‌تأثیر است (لا بشرط نسبت به قید اجل). هر چند می‌توان به صورت توافقی قید زمان و اجل را برای آنها شرط کرد که از آن به‌عنوان اجل توافقی یاد می‌شود (شاهرودی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۷۳)، مانند عقد ضمان (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۴: ۱۸۴) و کفالت (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۶: ۱۸۸) که از جمله این عقود محسوب می‌شوند. این نقش نیز توسط شارع به رسمیت شناخته شده و دارای احکام گوناگون فقهی است. به‌عنوان مثال مضبوط بودن اجل در بیع نسبه و سلف به‌گونه‌ای که قابل زیاده و نقصان نباشد، شرط صحت بیع است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۳: ۹۹؛ ج ۲۴: ۲۹۹). همچنین عامل بعد از اجل تعیین شده در ضمن عقد مضاربه نسبت به تصرف در سرمایه ضامن است (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۴: ۳۱۲). شایان ذکر است که این نقش برای زمان، از منظر اقتصادی نیز اهمیت فراوانی دارد، به‌گونه‌ای که بسیاری از نظریات بیان شده پیرامون نقش نهاد زمان در اقتصاد، به‌عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار بر فعالیت‌های اقتصادی و همچنین نظریات ارائه شده پیرامون رابطه «پول و زمان» با توجه به این نقش و کارکرد مطرح شده‌اند. از جمله این نظریه‌ها می‌توان به دو نظریه «ارزش پولی زمان» و «ارزش زمانی پول» اشاره کرد. در ادامه خواهیم دید که در دلایل موافقان ارزش پولی زمان، عنصر اجل، نقش محوری و اساسی را ایفا می‌کند.

همچنین نقش نهاد زمان در اقتصاد و بازارهای مالی به‌ویژه بازار پول و تأثیر شگرف آن بر تصمیمات اخذ شده توسط فعالان این عرصه، بر کسی پوشیده نیست. برای مثال تفکیک مشهور بازار پول و سرمایه از یکدیگر، بر اساس کوتاه یا بلندمدت بودن سررسید دیون، تفاوت نوع سپرده‌گذاری بانکی و سود آنها بر اساس طول مدت سپرده‌گذاری، نرخ تنزیل دیون با توجه به زمان سررسید آنها، مقایسه ارزش طرح‌های سرمایه‌گذاری با یکدیگر در بازه‌های زمانی مختلف، تعیین ارزش حال جریانات نقدی آینده بر اساس نرخ ترجیح زمانی و مواردی از این قبیل، نشاندهنده نقش نهاد زمان در بازارهای مالی و تأثیر شگرف آن بر تصمیم‌گیری‌های مدیران این بازارهاست.

آرای پیرامون اعتبار ارزش پولی زمان از منظر فقهی

می‌توان محققان اقتصاد اسلامی را در مواجهه با «ارزش پولی زمان» به سه گروه تقسیم کرد. گروه اول آن را پذیرفته و بر صحت آن، از منظر فقهی شواهد و دلایلی اقامه کرده‌اند که در ادامه به تفصیل خواهد آمد؛ در تقابل با این نظر، گروه دوم ارزش پولی زمان را مردود و جواز قیمت‌گذاری بر زمان را از منظر فقهی ناپذیرفتنی دانسته‌اند. این گروه، پذیرش نظریه مذکور را زمینه‌ساز توجیه ربا و آن را مردود می‌دانند. در این زمینه برخی قاعده فقهی مشهور «للاجل قسط من الثمن» را که به ارزش دادن به مدت و اجل معنا کرده‌اند، قاعده‌ای غلط و ناپذیرفتنی معرفی کرده‌اند (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۴: ۳۰۷)؛ گروه سوم با تفکیک عقود، ارزش پولی زمان را در عقود معاوضی مانند بیع پذیرفته‌اند، ولی در عقد قرض آن را سبب تحقق ربا می‌دانند و رد می‌کنند (علینقی لنگری، ۱۳۹۴: ۱۴۸).

ادله موافقان ارزش پولی زمان

موافقان ارزش پولی زمان برای ادعای خود مبنی بر پذیرش این ارزش توسط شارع مقدس، دلایل و شواهد متعددی ارائه داده‌اند. مهم‌ترین ادله و شواهد فقهی موافقان ارزش پولی زمان، سه دلیل هستند: اول) قاعده للاجل قسط من الثمن؛ دوم) جواز تفاوت قیمت کالا در بیع نسیه و سلف نسبت به بیع نقد؛ سوم) جواز تعجیل دیون مؤجل با کاستن از مقدار آن. در ذیل به تفکیک هر یک از ادله را توضیح خواهیم داد.

دلیل اول: قاعده للاجل

از جمله قواعدی که در فقه معاملات کاربرد دارد، قاعده للاجل قسط من الثمن است. این قاعده در مباحث مهمی مانند بیع نسیه، بیع سلف، بیع صرف، قرض، ربای قرضی و معاملی و خیار شرط مطرح می‌شود، اما با وجود این معنای این قاعده و گستره اعتبار آن، در عبارات فقها به‌طور واضح تبیین نشده است و در کتب قواعد فقهی نیز، این قاعده به‌صورت مستقل بحث نمی‌شود. شایان ذکر است که قاعده للاجل نقش اساسی در سایر ادله موافقان ایفا می‌کند، به‌گونه‌ای که بسیاری از فقها در بیان توجیه جواز تفاوت قیمت نقد با نسیه و سلف و همچنین در بیان چرایی جواز تعجیل دین با نقصان آن، به این قاعده

استناد کرده‌اند. از این رو مناسب است که در آغاز با تفصیل بیشتری، به تبیین آن و چگونگی دلالت آن بر ارزش پولی زمان پردازیم.

مدرک قاعده

این قاعده قاعده‌ای است که در میان عرف خاص یعنی تجار، پذیرفته بوده و در میان ایشان جریان داشته است (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۸: ۳۲۷). عرف عام و سیره عقلا نیز آن را در معاملات خود پذیرفت و مطابق آن عمل می‌کند (مغنیه، ۱۴۲۱، ج ۳: ۲۴۳). شرع نیز نه تنها ردعی نسبت به این عرف و سیره اظهار نداشته، بلکه در مواردی خود شارع نیز عمل مطابق با مفاد آن را تأیید کرده است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸: ۳۶). در نتیجه می‌توان این قاعده را، قاعده‌ای عرفی دانست که سیره عقلا مطابق آن جریان داشته و چون ردعی از شارع نسبت به آن وارد نشده است، حجیت شرعی هم دارد (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۸: ۴۰۸). سیره عملی فقها در استناد به قاعده نیز، بر آن دلالت دارد که ایشان این قاعده را تلقی به قبول کرده‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۷: ۳۰۹).

عبارات قاعده

این قاعده با عبارات مختلفی توسط فقها بیان شده است. رایج‌ترین عبارت از قاعده در نزد فقهای شیعه «للاجل قسط من الثمن» است (حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۴۱؛ حلی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۳۸۸؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۲۲۶)؛ البته این قاعده در متون شیعی به صورت «للاجل قسط من العوض» (اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۷: ۴۴۱) و «الاجل له حظ من العوض» (عاملی کرکی، ۱۴۱۴، ج ۱۳: ۴۴۴) هم آمده است.

در کتب فقهای اهل سنت، علاوه بر تعابیر فوق از تعابیر دیگری مانند: الأجل يأخذ جزءاً من الثمن (نووی، بی‌تا، ج ۱۳: ۶)؛ الأجل يأخذ قسطاً من الثمن (ابن مفلح، ۱۴۱۸، ج ۴: ۱۰۳)؛ الأجل يقابله قسط من الثمن (الشربینی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۴۷۹)؛ جعل للزمان مقدراً من الثمن (ابن رشد الحفید، ۱۴۲۵، ج ۳: ۱۶۲) و للأجل حصه من الثمن (الصاوی، بی‌تا، ج ۳: ۶۳۷) نیز برای بیان این قاعده استفاده شده‌اند. شایان ذکر است که این قاعده در فقه شیعه، برای اولین بار توسط علامه حلی در ضمن بحث از شرط خیار استفاده شده است.

ایشان با استناد به قاعده للاجل قسط من الثمن، مضبوط بودن اجل و محفوظ بودن آن از زیاده و نقصان را، شرط صحت این خیار می‌داند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۴۱).

اجل در لغت

اجل در لغت به معنای گاه، هنگام، زمان، مهلت، مدت، آخر مدت، فرصت، سررسید دین و زمان مرگ آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۱۱؛ اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۵؛ واسطی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۴: ۱۲؛ ذیل ماده اجل). در فقه و حقوق اغلب از اجل به‌عنوان سررسید یاد کرده‌اند و آن را به نقطه زمانی تعریف کرده‌اند که برای پایان کاری یا امری در نظر می‌گیرند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۵۹). پس می‌توان گفت همین معانی لغوی نیز در اصطلاح فقهی استعمال می‌شود (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲، ج ۵: ۲۷۷). از این رو اجل مدت مستقبلی است بر امری از امور که برای وفای به التزام یا انتهای التزام، معین شده باشد. در فقه با توجه به تعیین‌کننده اجل، سه گونه اجل داریم؛ زیرا تعیین اجل یا از جانب شارع است، یا حاکم یا متعهد که برای وفای به تعهد خود، اجلی معین می‌کند؛ از اولی به اجل شرعی، از دومی به اجل قضایی و از سومی به اجل توافقی تعبیر می‌شود (هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، ج ۱: ۲۵۰). فقها قاعده للاجل را اغلب در بحث اجل توافقی ذکر کرده‌اند. مثلاً در بیع نسبه و سلف شرط است که اجل، معین و مضبوط باشد و در صورت مجهول بودن اجل، بیع باطل است؛ زیرا با توجه به قاعده للاجل قسط من الثمن، جهل نسبت به اجل، جهل به ثمن را در پی دارد که موجب بطلان بیع خواهد بود (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۸: ۳۲۶؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۲۶۸).

ثمن در قاعده

در لغت به هر شیء که به‌عنوان عوض یا بهای چیز دیگر قرار داده می‌شود، ثمن آن چیز گفته می‌شود (اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۷۷؛ فیومی، بی تا، ج ۲: ۸۴) و اصل معنای ثمن همان عوض در معامله است (مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۳۰). با توجه به موارد کاربرد قاعده در فقه، مراد از ثمن در قاعده همان معنای لغوی است، یعنی مطلق عوض، اعم از اینکه در بیع یا غیر بیع باشد.

مفاد قاعده

با دقت در منابع فقهی می‌توان به وجود دو برداشت مختلف از معنای قاعده پی برد که شواهدی برای هر دو معنا وجود دارد. یکی از معانی محتمل برای قاعده، همان ارزش پولی زمان است که محققان اقتصاد اسلامی به پیروی از برخی فقیهان، با تکیه بر آن، این قاعده را دال بر ارزش پولی زمان انگاشته‌اند که به توضیح آن می‌پردازیم و در ضمن نقد آن، به تبیین معنای دوم خواهیم پرداخت.

دلالت قاعده بر ارزش پولی زمان

چنانکه گذشت یکی از معانی محتمل برای قاعده، «ارزش پولی زمان» است. بر اساس این معنا قسمتی از ثمن در برابر کالا و قسمتی در برابر زمان قرار داده می‌شود و اجل همانند جزیی از مبیع، دارای قیمت و بهاست و از این‌رو، بخشی از ثمن در مقابل آن قرار می‌گیرد. طبق این برداشت، مفاد قاعده همان ارزش پولی زمان است و در نتیجه در معاملات مؤجل، در برابر اجل و زمان، پول و قیمتی قرار می‌گیرد. از این‌رو قاعده لاجل قسط من الثمن، دلیلی بر ارزش پولی زمان بوده و هر دو به یک معناست (علینقی لنگری، ۱۳۹۴: ۱۴۸). جالب اینکه بیشتر عبارات مختلفی که فقهای اهل سنت برای بیان این قاعده استفاده کرده‌اند و در گذشته به آنها اشاره کردیم، همین معنا را به ذهن متبادر می‌کنند. مثلاً عبارت «الأجل يأخذ جزءاً من الثمن» یا عبارت «الأجل يقابله قسط من الثمن» به‌طور صریح بیان می‌کنند که بخشی از ثمن در مقابل اجل قرار می‌گیرد و مطابق عبارت جعل للزمان مقداراً من الثمن، مقداری از ثمن برای زمان قرار داده شده است. در کلمات فقهای شیعی نیز با عباراتی روبه‌رو می‌شویم که همین معنای اول از آن برداشت می‌شود که در ذیل به دو نمونه آنها اشاره می‌کنیم.

برخی فقیهان زمان را از جهت مقابله با مال به دو دسته تقسیم کرده‌اند: قسم اول زمانی که قسطی از ثمن را داراست، یعنی زمانی که مالیت دارد و عرفاً در مقابل آن مالی قرار داده می‌شود و قسم دوم زمان‌هایی کوتاه که مالیت ندارند و در برابر آن مالی قرار نمی‌گیرد (خوانساری، بی تا: ۳۱۳؛ مامقانی، ۱۳۵۰: ۲۷). تقابل این دو زمان با یکدیگر نشان می‌دهد که از منظر ایشان، زمان از اموری است که صلاحیت دارد تا مالی به ازای آن قرار گیرد. از

منظر ایشان با استناد به قاعده لاجل قسط من الثمن، بیع دو کالای همجنس مکمل و موزون به صورت نسبه، در صورتی موجب تحقق ریاست که زمان در آن به اندازه‌ای باشد که قرار گرفتن سهمی از ثمن برای آن صحیح باشد تا مستلزم زیادت یکی از طرفین بر دیگری شود. از این رو در بیع دو کالای همجنس ربوی به صورت نسبه، اگر زمان به اندازه‌ای کوتاه باشد که عرفاً مالی در مقابلش قرار نمی‌گیرد، ربا محقق نخواهد شد (خوانساری، بی تا: ۳۱۳؛ مامقانی، ۱۳۵۰: ۲۷).

این معنا همان معنای ارزش پولی زمان است که توسط ایشان از قاعده لاجل قسط من الثمن برداشت شده است. در راستای همین برداشت از قاعده، گروهی نیز در مورد بطلان بیع سلفی که بخشی از ثمن آن مؤجل و بخشی حال قرار داده می‌شود، این گونه استدلال آورده‌اند که بیع در مقداری از ثمن که مؤجل است به دلیل عدم رعایت شرط حال بودن ثمن در بیع سلف یا به دلیل تحقق بیع کالی به کالی باطل است و اما بیع نسبت به مقداری از ثمن که نقد و حال است نیز، باطل خواهد بود، زیرا معلوم نیست که چه میزانی از مبیع در برابر این مقدار ثمن نقد قرار می‌گیرد و در نتیجه، مقدار مبیع نامعلوم می‌شود و بیع باطل خواهد بود. توضیح اینکه با ثمن نقد مقدار بیشتری از مبیع را می‌توان خرید، در حالی که با ثمن مؤجل مقدار کمتری از مبیع را می‌توان خریداری کرد، زیرا با استناد به قاعده لاجل قسط من الثمن، ثمن مؤجل، علاوه بر مبیع بر اجل هم تقسیط می‌شود و چون بیع به دلایل پیش گفته در ثمن مؤجل باطل است، پس معلوم نیست که چه میزانی از مبیع در برابر ثمن مؤجل بوده است و همین امر سبب جهل به میزان مبیع قرار گرفته در برابر ثمن نقد هم می‌شود (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۴۱۷). چنانکه ملاحظه می‌شود، در نزد این فقیهان بخشی از ثمن مؤجل در برابر مبیع و بخش دیگری در برابر اجل قرار می‌گیرد و به همین دلیل است که میزان مبیعی که در برابر ثمن مؤجل قرار می‌گیرد، کمتر از میزانی است که در برابر ثمن نقد قرار می‌گیرد. تقابل بخشی از ثمن در برابر اجل با استناد به قاعده لاجل، نشاندهنده پذیرش ارزش پولی زمان از منظر این دسته از فقیهان است.

دلیل دوم: زیادی قیمت نسبه نسبت به قیمت نقد

قبل از اشاره به این دلیل لازم است به تقسیم‌بندی بیع با توجه به مؤجل یا حال بودن هر

یک از عوضین اشاره کنیم که مطابق آن بیع بر چهار قسم است: قسم اول موردی است که مثنی و ثمن هر دو حال باشند که این بیع، نقدی و از نظر فقهی جایز است؛ قسم دوم موردی است که مثنی و ثمن مؤجل باشند که بیع دین به دین است و صحیح نیست. اما اگر مثنی حال و ثمن مؤجل باشد یا برعکس اگر مثنی مؤجل، ولی ثمن حال باشد؛ به ترتیب بیع نسیه و بیع سلف محقق می‌شود که این دو قسم اخیر نیز از نظر فقهی بدون اشکال هستند (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۵۱۲).

مسئله‌ای که در اقسام سه‌گانه بیع نقد، نسیه و سلف در ارتباط با ارزش پولی زمان اهمیت دارد، تفاوت ثمن در هر یک از این اقسام است. توضیح اینکه غالباً قیمت در بیع نسیه، بیشتر از قیمت نقد است. همچنانکه قیمت در بیع سلف، کمتر از قیمت نقد است. این تفاوت قیمت نقد نسبت به نسیه، از جمله شواهدی است که موافقان ارزش پولی زمان، آن را شهادتی بر پذیرش ارزش پولی زمان توسط شارع قلمداد می‌کنند. از این‌رو در ابتدا اصل جواز تفاوت قیمت نقد با نسیه را از نظر فقهی بررسی می‌کنیم و در گام بعدی، به دلایل و وجوه احتمالی جواز این تفاوت خواهیم پرداخت.

جواز زیادی قیمت نسیه نسبت به قیمت نقد

از جمله عوامل مؤثر بر قیمت و ثمن کالا، نقد یا نسیه بودن آن است. در بازار به‌طور معمول قیمت کالا زمانی که به‌صورت نسیه معامله می‌شود، بیشتر از هنگامی است که کالا به‌صورت نقد معامله می‌شود. در واقع به‌طور معمول فروشنده و خریدار توافق دارند که قیمت در مبادله‌ای که ثمن آن پس از گذشت اجلی پرداخت می‌شود، بیشتر از هنگامی است که مشتری ثمن را نقداً پرداخت می‌کند و از این‌رو غالباً قیمت در معاملات نسیه، بیشتر از قیمت در معاملات نقد است. این مطلب در طرف کالا نیز جریان دارد؛ یعنی در معاملات سلف که تحویل کالا در آینده صورت می‌گیرد (پیش‌فروش) و ثمن آن نقدی دریافت می‌شود؛ قیمت کمتری برای کالا قرار داده می‌شود. حال باید دید آیا این تفاوت از منظر شرعی و فقهی مورد تأیید است یا خیر؟

در جواب باید گفت که شرع نه‌تنها ردعی نسبت به این عرف رایج بازاری اظهار

نداشته، بلکه در مواردی خود شارع نیز عمل مطابق با آن را تأیید کرده است. در این زمینه مرحوم شیخ حر عاملی، بابی از کتاب وسائل الشیعه را با عنوان «حکم من باع سلعة بئمن حالا و بأزید منه مؤجلاً» قرار داده و پنج روایت در ذیل آن آورده است که نشاندهنده جواز زیادی قیمت نسیه بر نقد است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸: ۳۶) که در این زمینه می‌توان به صحیحہ بزندی اشاره کرد که مطابق آن، امام رضا به جواز بیع نسیه با سودی بیشتر از بیع نقد تصریح فرموده‌اند (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸: ۳۶). پس اصل جواز زیادی قیمت نسیه بر نقد از منظر فقهی با اشکالی روبه‌رو نیست. اما چرایی این زیادی مسئله‌ای است که گروهی آن را به دلیل ارزش پولی زمان دانسته‌اند که تبیین آن در ادامه خواهد آمد.

دلالت زیادی قیمت نسیه نسبت به نقد بر ارزش پولی زمان

از جمله وجوه محتمل در چرایی زیادت قیمت کالا در بیع نسیه بر قیمت آن در بیع نقد، ارزش پولی زمان است. در توضیح این وجه باید گفت که به دلیل بهاء‌مند بودن زمان و قیمت داشتن آن، در صورتی که مشتری قصد خرید نسیه داشته باشد و بخواهد ثمن معامله را با تأخیر پردازد، بایع مجاز است برای این زمان نیز قیمت و بهایی طلب کند. مطابق این تحلیل، قیمت و ثمن در بیع نسیه به دو بخش تقسیم می‌شود، بخشی از آن در برابر کالا قرار می‌گیرد که معادل با همان قیمت نقدی کالا است و بخش دیگری در برابر زمان قرار می‌گیرد و نشاندهنده ارزش پولی زمان است که مساوی با تفاوت قیمت نقد و نسیه خواهد بود (توتونچیان، ۱۳۷۵: ۲۴۲) و همین زیادی قیمت در بیع نسیه که مورد تأیید فقه هم هست، شاهدی بر پذیرش ارزش پولی زمان توسط شارع قلمداد می‌شود. تحلیل پیش‌گفته در مورد کمی قیمت سلف نسبت به قیمت نقد نیز جاری است. یعنی در بیع سلف، چون کالا با فاصله زمانی از پرداخت ثمن تحویل داده می‌شود، بایع متناسب با تأخیر زمانی که برای تحویل کالا قرار داده است، از ثمن کالا می‌کاهد که نشاندهنده ارزش پولی آن زمان و قیمتی خواهد بود که برای آن در نظر گرفته شده است.

دلیل سوم: تعجیل دین با کاستن از میزان آن

از جمله شواهدی که بر اعتبار ارزش پولی زمان به آن استناد شده، مسئله‌ای در باب دیون است که با عنوان «تعجیل المؤجل بالنقصان» از آن یاد می‌شود. بر اساس این مسئله

طلبکار می‌تواند با رضایت مدیون، مقداری از دین و طلب خود را کم کند و زمان ادای دین را به جلو بیندازد، در واقع با این کار، مقداری از دین در برابر زمانی که تعجیل شده است ساقط می‌شود (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۸: ۳۴۴). توضیح اینکه گاهی شخص طلبکار برای اینکه زودتر به دینی برسد که از دیگری طلب دارد، حاضر است مقداری از اصل طلب خود بکاهد و از بدهکار بخواهد تا زودتر از اجل توافق‌شده، دین خود را ادا کند. این عمل مطابق فتوای مشهور جایز است و بدهکار می‌تواند با پذیرش درخواست طلبکار و پرداخت مقدار کمتری در زمانی زودتر، دین خود را ادا کند و نسبت به دین بری شود (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۵: ۱۷۵).

دلالت تعجیل دین بر ارزش پولی زمان

با توجه به دو دلیل پیش‌گفته، می‌توان جواز تعجیل دین با کاستن از مقدار آن را نیز نشانه‌ای بر پذیرش ارزش پولی زمان توسط شارع به حساب آورد. توضیح اینکه چون طلبکار قصد دارد در زمانی زودتر از مهلت مقرر، دین خود را طلب کند، متناسب زمانی که از اجل دین می‌کاهد، از میزان دین نیز کم و میزان کمتری نسبت به اصل دین خود طلب می‌کند. طبق این تحلیل میزان کاسته‌شده از دین، نشان‌دهنده ارزش پولی زمان است که طلبکار از آن صرف‌نظر می‌کند، زیرا اجل و مهلتی را که برای پرداخت دین قرار داده بود، از بدهکار سلب کرده است و از این‌رو قیمت و بهای آن اجل را، از میزان دین خود می‌کاهد. این تحلیل نیز بر پذیرش ارزش پولی زمان مبتنی است.

اشکال‌های فقهی ارزش پولی زمان از جهت تصویری

پس از اینکه با ادله موافقان این نظریه آشنا شدیم، لازم است به بیان ایرادهایی پردازیم که به اعتبار فقهی این نظریه وارد است. در این زمینه به نظر می‌رسد که نظریه مذکور، هم از جهت تصویری (ارائه تصویر صحیح و جامعی از نظریه که با سایر آموزه‌های فقهی هماهنگ باشد) و هم از جهت تصدیقی (بیان ادله و شواهد فقهی کافی برای اثبات نظریه) کاستی‌هایی دارد که بدون رفع آنها، نمی‌توان به اعتبار فقهی ارزش پولی زمان ملتزم شد.

شایسته است در گام اول اشکال‌های تصویری را مطرح کنیم و در ادامه ادله سه‌گانه موافقان به‌صورت جدا نقد خواهند شد.

اشکال‌های وارد بر ارزش پولی زمان در مرحله تصور را می‌توان در ضمن شش مورد خلاصه کرد که با وجود این اشکال‌ها، التزام به بهاء‌مندی زمان و جواز قیمت‌گذاری برای آن در معاملات مؤجل، مشکل به‌نظر می‌رسد.

۱. مطابق فتوای مشهور، مبیع باید از اعیان باشد و البته برخی قول به جواز بیع بعضی از حقوق را نیز قوی دانسته‌اند (خمینی، بی‌تا، ج ۱: ۵۱۵). اما به‌هر حال، اجل نه از سنخ اعیان است و نه از سنخ حقوق و لذا نمی‌تواند به‌عنوان مثن یا جزئی از آن، در ضمن عقد بیع قرار بگیرد و با ثمن مبادله شود. از این‌رو تقابل اجل با ثمن و بهاء‌مندی آن امری است که از منظر فقهی متصور نیست؛

۲. مطابق قاعده «الاولیاء و الشروط لا یقابل بالاعراض» (یزدی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۸۳؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۳: ۲۲۸) ثمن بر اوصاف و شروط، حتی وصف صحت تقسیط نمی‌شود و تمام ثمن، در مقابل عین قرار می‌گیرد؛ در نتیجه ثمن و قیمتی در برابر اجل که در واقع شرطی برای زمان پرداخت ثمن یا مثن است، قرار نمی‌گیرد (یزدی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۸۳). لذا با وجود این قاعده، مجالی برای تقابل اجل با ثمن باقی نمی‌ماند؛

۳. از جمله شواهدی که نشان‌دهنده عدم ارزش پولی زمان بوده، عدم حکم به ثبوت اختیار تبعض صفقه به هنگام تخلف از شرط اجل در عقد بیع است. توضیح اینکه اگر مشتری بر خلاف اجل شرط‌شده در بیع، دیرتر از موعد مقرر ثمن کالا را ادا کند، برای بایع اختیار تخلف شرط ثابت می‌شود و نه اختیار تبعض صفقه؛ در حالی که اگر اجل به دلیل تقابل با ثمن و بهاء‌مند بودن، جزئی از مبیع می‌بود، باید اختیار تبعض صفقه ثابت می‌شد. این نشان می‌دهد که اجل به‌عنوان جزئی از مبیع، در مقابل ثمن قرار نگرفته است؛

۴. در صورتی می‌توان برای زمان قیمت معین کرد و برای آن ارزش پولی متصور شد که عرف، زمان را به‌عنوان مبیع یا جزئی از مبیع دانسته باشد و در مبادلات وارد کند و حال آنکه عرفاً، اجل را به‌عنوان مبیع یا جزئی از آن نمی‌شناسند. برای مثال بایع به هنگام فروش

نسیه‌ای کالا، زمان را به‌عنوان جزئی از مبیع لحاظ نمی‌کند تا ثمنی در برابر آن قرار گیرد؛ بلکه در نظر او مبیع صرفاً همان کالا است که اجلی برای پرداخت ثمن آن لحاظ کرده‌اند. در واقع مشتری زمان را به‌عنوان جزئی از مبیع در نظر نمی‌گیرد تا در برابر آن ثمنی قرار دهد و به همین دلیل است که اگر از کالایی که خریده است، پرسش شود؛ او اجل را در کنار کالا به‌عنوان جزئی از آنچه خریده ذکر نمی‌کند؛ بلکه اجل را مهلتی می‌داند که بائع برای پرداخت ثمن به او داده است. در نتیجه اجل شرطی خواهد بود برای زمان پرداخت ثمن که بائع برای مشتری قرار داده است، نه اینکه مبیعی باشد که دارای قیمت و ثمن باشد؛

۵. مطابق قاعده «العقود تابعه للقصد» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۸: ۳۷۰) و با توجه به نقد پیشین، چون جزئیات اجل به‌عنوان بخشی از مثنی توسط هیچ‌یک از متعاملین قصد نشده است، لذا اجل نمی‌تواند به‌عنوان بخشی از مثنی باشد و از این‌رو در برابر آن ثمن قرار نمی‌گیرد تا ارزش پولی آن تأیید شود. با وجود این تحلیل نیز تصور ارزش پولی زمان مشکل به‌نظر می‌رسد؛

۶. معامله‌ی زمان از قبیل خرید و فروش زمان و انتقال مالکیت آن از شخصی به شخص دیگر یا اجاره دادن زمان و معاوضه آن با عوضی دیگر، فاقد معنای عقلایی است و معامله آن از مصادیق معامله سفهی است. به‌عبارتی زمان مالیت مبادله‌ای و معاوضه‌ای ندارد تا بتواند به‌عنوان معوض و مبیع یا جزئی از آن قرار بگیرد. آری گاهی برای بازه‌های زمانی قیمتی مشخص می‌شود، ولی این قیمت در واقع قیمت مظروفی بوده که در ظرف زمان واقع شده است و نه قیمت خود زمان. برای مثال شخص به‌عنوان اجیر و کارگر برای هر ساعت کارگری، مبلغی را تعیین می‌کند که این مبلغ در واقع قیمت کار و عملی است که او در این بازه زمانی انجام می‌دهد و نه قیمت خود زمان.

اشکال‌های فقهی ارزش پولی زمان از جهت تصدیقی

بعد از فراغت از اشکال‌های شش‌گانه وارد بر نظریه ارزش پولی زمان در مرحله تصوری، در این قسمت به بررسی و نقد ادله موافقان می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که در مرحله تصدیقی نیز، ادله موافقان از اثبات نظریه مذکور ناتوان است. در این زمینه به تبیین صحیح

مفاد قاعده للاجل، دلیل زیادت قیمت نقد بر نسیه و چرایی جواز تنزیل دین مؤجل با نقصان آن خواهیم پرداخت.

تأملی بر دلالت قاعده للاجل بر ارزش پولی زمان

دیدیم که برای قاعده للاجل دو معنا از کلمات فقها امکان برداشت دارد. اولی ارزش پولی زمان بود که به دلیل مواجهه ارزش پولی زمان با اشکال‌های پیش‌گفته، نمی‌توان این معنا را برای قاعده پذیرفت. اما با توجه به مباحث پیشین به نظر می‌رسد که معنای صحیح قاعده، معنای دیگری باشد که مطابق آن اجل به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر بر قیمت مبیع، در تعیین قیمت مبیع نقش ایفا می‌کند. در این معنا ثمنی در مقابل اجل به‌عنوان قیمت و بهای آن قرار نمی‌گیرد، بلکه تمام ثمن در برابر مبیع است، اما اجل از جمله عواملی است که در تعیین قیمت مبیع اثرگذار خواهد بود.

به این معنا از قاعده، در عبارات برخی فقها نیز اشاره شده است. مرحوم سید کاظم یزدی در توضیح عدم تقسیط ثمن بر اوصاف، بر این نکته تصریح می‌کنند که ثمن بر اوصاف و شروط حتی وصف صحت تقسیط نمی‌شود و هرچند اوصاف و شروط منشأ زیادی قیمت عین می‌شوند، تمام ثمن در مقابل عین قرار می‌گیرد. ایشان مراد از قاعده للاجل قسط من الثمن را زیادی ثمن عین از جهت اجل می‌داند، نه اینکه در مقام انشای عقد، ثمن در مقابل اجل هم قرار بگیرد (یزدی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۸۳). با توجه به این معنای دوم، قاعده للاجل دیگر بر ارزش پولی زمان دلالتی نخواهد داشت.

همچنین برخی عبارت للاجل قسط من الثمن را دارای تسامح دانسته‌اند و اجل را داعی و انگیزه‌ای بر زیادت ثمن معرفی و تصریح کرده‌اند که چیزی از ثمن، در مقابل اجل قرار داده نمی‌شود (جواهری، ۱۴۰۵، ج ۱: ۷۵).

بر این اساس می‌توان گفت که معنای اول قاعده که ارزش پولی زمان است و اجل به‌منزله جزئی از مثنی، قیمت داشته و بخشی از ثمن در برابرش قرار می‌گیرد، نمی‌تواند معنای صحیحی باشد و معنای قاعده، همان تأثیر اجل بر تعیین قیمت کالا است که ناشی از تفاوت رغبت بایع و مشتری در انجام دادن چنین معاملات مؤجلی خواهد بود.

تأملی بر دلالت زیادی قیمت نسبی نسبت به نقد بر ارزش پولی زمان

موافقان ارزش پولی زمان، زیادی قیمت در بیع نسبی را دلیلی بر ارزش پولی زمان می‌دانستند. اما با توجه به اشکال‌های وارد بر ارزش پولی زمان، در زمینه بیع نسبی، دلیلی که می‌توان برای توجیه زیادی قیمت نسبی بر نقد بیان کرد، مسئله ترجیح نقد بر نسبی یا به عبارتی ترجیح حال بر آینده است. در حقیقت تفاوت قیمت در معاملات نقد در مقایسه با معاملات نسبی و سلف بازگویی این واقعیت خواهد بود که به‌طور معمول افراد، معجل را به مؤجل و به عبارتی حال را به آینده ترجیح می‌دهند. ترجیح زمانی حال به آینده، از جمله عوامل روانی است که هر یک از مشتری و بایع را در تعیین قیمت کالا تحت تأثیر قرار می‌دهد. ترجیح حال بر آینده، زمینه‌ساز ورود عامل اجل در تعیین قیمت‌هاست و البته با دید دقیق، تعبیر دیگری از تأثیر عامل اجل در تعیین ثمن است. ترجیح حال بر آینده و تأثیر اجل بر تعیین و تغییر قیمت‌ها امری عرفی بوده که سیره عقلا بر آن جاری است و همه‌روزه در معاملات خود با توجه به آن، قیمت کالاها را در معاملات خود مشخص می‌کنند. البته این ترجیح نقد بر نسبی هر چند غالبی است، ولی فراگیر و بی‌استثنا هم نیست، یعنی لزوماً قیمت نسبی بیش از نقد نیست و افراد با سلايق و اهداف مختلف، شاید قیمت نسبی را بیش از نقد قرار ندهند، ولی به‌هرحال در صورت افزایش قیمت نسبی، اجل در برابر پول و ثمن قرار نمی‌گیرد، بلکه اجل عاملی برای انگیزه بایع در افزایش قیمت کالا است.

به‌عبارت دیگر زمان پرداخت ثمن یا تحویل کالا، از جمله مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در ایجاد رغبت به کالا است و به همین دلیل، این عامل به‌طور مستقل و در قالب قاعده پیش‌گفته یعنی *للاجل قسط من الثمن* بیان شده و جایگاه خود در فقه را نیز پیدا کرده است. جالب اینکه قاعده مذکور در پاره‌ای از احکام بیع نسبی و سلف، مورد استناد فقها قرار دارد. برای مثال در بیع نسبی و سلف که به ترتیب ثمن و مثن مؤجل است، شرط خواهد بود که اجل، معین و مضبوط باشد و در صورت مجهول بودن اجل، بیع باطل است؛ زیرا با توجه به قاعده *«للاجل قسط من الثمن»*، جهل نسبت به اجل، جهل به ثمن را در پی

دارد که موجب بطلان بیع است (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۸: ۳۲۶؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۲۶۸). با توجه به نکته اخیر که یکی از قواعد مورد استناد در بیع نسبه و سلف، قاعده للاجل قسط من الثمن است و از طرفی بعد از اینکه در بخش قبلی به تفصیل بیان شد که مفاد صحیح قاعده، تأثیر اجل بر تعیین قیمت مبیع است، واضح می‌شود که اجل در بیع نسبه نیز نمی‌تواند با پول مقابله و مورد تبادل واقع شود. نتیجه اینکه در بیع نسبه نیز در حقیقت با بیع و مشتری با علم به اینکه ثمن با تأخیر پرداخت خواهد شد، عقد بیع را با ثمنی بیشتر از ثمن نقد منعقد می‌کنند؛ ولی در هر حال چیزی از ثمن را در برابر اجل قرار نمی‌دهند، بلکه کل ثمن در برابر کالا قرار می‌گیرد و اجل تنها داعی برای افزایش قیمت کالا است (جواهری، ۱۴۰۵، ج ۱: ۷۵).

از جمله قرائنی که بر درستی این تحلیل دلالت دارد، وجود تعادل در ارزش طرفین عقود معوض است که از خصوصیات مطرح شده در مورد عقود معوض محسوب می‌شود و با توجه به همین خصوصیت است که برای حفظ تعادل ارزش عوض و معوض، اجل در عقود معوض باید مد نظر قرار گیرد. توضیح اینکه اصل و طبیعت عقود معوض اقتضا می‌کند که عوض و معوض، از نظر ارزش مبادلی دارای ارزش یکسانی باشند و از همین رو در عقد معوضی مانند بیع، اگر کالا به دلیل جهل به ارزش واقعی آن گران‌تر یا ارزان‌تر از ارزش واقعی آن (که مورد تسامح عرف نباشد) معامله شده باشد، خیار غبن ثابت می‌شود (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۴۶۴). با توجه به مسئله تعادل در ارزش طرفین در عقود معوض و از طرفی اثرگذاری اجل در تعیین ارزش عوض، هرگاه یکی از طرفین مؤجل باشد و دیگری نقد، با توجه به ارزش بیشتر نقد بر مؤجل، برای حفظ تعادل ارزش آن دو، بر میزان مؤجل افزوده یا از میزان نقد کاسته می‌شود؛ مثلاً به‌طور طبیعی بر قیمت کالا در بیع نسبه افزوده خواهد شد و قیمت آن گران‌تر از قیمت نقدی است و در بیع سلف که کالا مؤجل است، قیمت کمتری برای کالا در مقایسه با بیع نقد در نظر گرفته می‌شود. البته این به آن معنا نیست که لزوماً تعادل ارزش در عقود معوض باید رعایت شود، بلکه طرفین می‌توانند با توجه به انگیزه‌های مختلف خویش، در مورد ارزش مبادله‌ای شیء مورد معامله، با یکدیگر

به توافق برسند و ارزان‌تر و گران‌تر خریدن و فروختن به دواعی مختلف به شرط عدم تحقق سفاهت جایز است.

تأملی بر دلالت جواز تعجیل دین بر ارزش پولی زمان

از نکات مهمی که قبل از بیان نقد وارد بر این دلیل و تحلیل چرایی جواز تعجیل دین مؤجل با کاستن از مقدار آن (تعجیل المؤجل بالنقصان) باید مد نظر قرار گیرد، بررسی امکان کاهش یا افزایش دین در طول زمان، پس از ثبوت آن بر ذمه است. در این زمینه باید گفت که اساساً دین پس از ثبوت بر ذمه، قابلیت ازدیاد یا نقصان ندارد. در واقع ازدیاد و نقصان مربوط به اعیان بوده و نسبت به «کلی فی الذمه» معنا ندارد و لذا دین نیز که به صورت کلی فی الذمه بر مدیون ثابت می‌شود، نه تلف می‌شود و نه به دلیل نما، زیادی برای آن حاصل می‌شود. توضیح اینکه دین معینی که بر عهده کسی می‌آید، صرفاً با گذشت زمان بر میزان آن افزوده نمی‌شود. مطلب فوق در مورد تمام انواع دیون که بر عهده شخص می‌آید، جاری است؛ خواه دینی که بر ذمه می‌آید ناشی از عقد معوضی مانند بیع و اجاره باشد که ثمن یا اجرت به صورت کلی فی الذمه ثابت شده باشد یا ناشی از عقد غیرمعوضی مانند قرض باشد یا به دلیل خسارتی باشد که عمداً یا سهواً توسط شخص به مال غیر وارد شده است.

برای مثال اگر کسی صد هزار تومان به دیگری مدیون باشد؛ اعم از اینکه این دین ناشی از عقد قرض باشد یا ثمن در بیع نسبه باشد یا به دلیل ضمانت خسارتی باشد که به شخصی وارد کرده است؛ با مرور زمان بر میزان دین او افزوده نمی‌شود و داین نمی‌تواند صرفاً با استناد به گذشت زمان، بر میزان دین بیفزاید. این افزایش در عقد قرض، موجب تحقق ربا و حرام است و در سایر موارد نیز، از طرف شارع برای افزودن بر دین مجوزی وارد نشده است؛ البته بر مدیون واجب خواهد بود که در زمان تعیین شده دین خود را پرداخت کند و در غیر این صورت داین می‌تواند از سایر اختیاراتی که شارع برای جلوگیری از ضرر به او وضع کرده است، استفاده کند، مثلاً بیعی را که با مدیون انجام داده است، به خاطر تخلف شرط فسخ کند؛ اما به افزایش دین مجاز نیست.

نکته مهمی که به آن تأکید می‌کنیم آن است که گذشت زمان به‌تنهایی مجوز افزایش دین ثابت بر ذمه مدیون نمی‌شود، ولی شاید با گذشت زمان، اموری مانند تورم یا تلف منافع پیش آید که به طلبکار ضرر وارد شود و با استناد به آن امور، بتوان بحث جواز یا عدم جواز جبران کاهش ارزش پول به دلیل تورم یا جبران منافع تالفه را مطرح کرد. ولی اگر تورم صفر باشد و قیمت‌ها تغییری نکند یا منفعی از داین به دلیل گذشت زمان تلف نشود، مدیون موظف است همان میزان دینی که بر عهده او بوده است را پرداخت کند. البته در فرض قبول جواز جبران کاهش ارزش پول نیز، نمی‌توان ادعا کرد که بر میزان دین افزوده شده است، بلکه باید گفت که بدهکار بدون تغییر دین همان ارزش و مالیتی که قرض گرفته است را پرداخت می‌کند، هر چند از لحاظ عددی مقدار بیشتری پرداخت کرده باشد که بحث آن در این جستار نمی‌گنجد. پس صرف گذشت زمان، موجب تغییر میزان دین معینی نمی‌شود که بر ذمه مدیون آمده است و اگر در مواردی مانند نکاح، برخی فقها به محاسبه مهریه به قیمت روز فتوا داده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ج ۲: ۳۴۰) یا جبران کاهش ارزش پول در زمان ادای قرض را جایز دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ج ۲: ۳۴۰) به دلیل تورم و کاهش ارزش مال در طول زمان است و از این‌رو اگر تورمی نبود، باید همان مهریه و دین معین پرداخت شود و افزایش پیدا نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

نظریه ارزش پولی زمان یا قیمت پولی داشتن زمان، از منظر فقهی با دو اشکال مهم در مرحله تصور و تصدیق روبه‌روست.

اشکال اول اینکه ارزش پولی زمان، با برخی آموزه‌های پذیرفته‌شده فقهی در تعارض قرار دارد و از این‌رو ارائه تصویر جامع و تبیین معنای صحیحی از نظریه که با آن آموزه‌های فقهی همسو باشد و با آنها در تعارض نباشد، مشکل به‌نظر می‌رسد. از جمله دلایل بروز این اشکال، می‌توان به مقصود نبودن تبادل اجل در معاملات، عدم عرفیت مبیع بودن اجل، عدم ثبوت خیار تبعض صفقه در صورت تخلف شرط اجل، عدم عین یا حق بودن اجل برای احراز صلاحیت تبادل، عدم تقابل شرط اجل با ثمن و عدم معنای عقلایی برای تبادل اجل اشاره کرد؛

اشکال دوم اینکه در مرحله تصدیق و استدلال فقهی نیز، ادله و شواهد فقهی سه‌گانه‌ای که توسط موافقان این اندیشه در راستای اثبات اعتبار فقهی ارزش پولی زمان ارائه شده است، به دلیل عدم برخورداری از استحکام علمی با نقدهای جدی روبه‌روست و برای اثبات این نظریه ناکافی هستند.

توجه به مطالب پیش گفته، التزام به بهاء‌مندی زمان و جواز قیمت‌گذاری برای آن در معاملات مؤجل، مشکل به نظر می‌رسد و در نتیجه ارزش پولی زمان، اعتبار فقهی ندارد و نمی‌توان آن را به‌عنوان ارزشی مورد تأیید شارع در بازارهای پولی و مالی اسلامی وارد کرد. موافقان این نظریه، برای اثبات آن باید دو گام اساسی بردارند. در گام اول به تبیین چگونگی رفع تعارض نظریه ارزش پولی زمان با آموزه‌های فقهی معارض خود بپردازند و در گام دوم به نقدها و اشکال‌های وارد بر ادله و شواهد فقهی اثبات این نظریه پاسخ دهند یا به بیان ادله و شواهد جدید فقهی اقدام کنند.

کتابنامه

۱. ابن رشد، محمد بن احمد (۱۴۲۵ ق). *بداية المجتهد ونهاية المقتصد*، القاهرة: دارالحديث.
۲. ابن مفلح، ابراهیم بن محمد (۱۴۱۸ ق). *المبدع فی شرح المقنع*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق). *لسان العرب*، بیروت: دارالفکر.
۴. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ ق). *مجمع الفائدة و البرهان*، قم: انتشارات اسلامی.
۵. اصفهانی، حسین بن محمد راغب (۱۴۱۲ ق). *مفردات الفاظ القرآن*، لبنان: دارالعلم.
۶. اصفهانی، محمد بن حسن (فاضل هندی) (۱۴۱۶ ق). *كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷. توتونچیان، ایرج (۱۳۷۵). *اقتصاد، پول و بانکداری*، تهران: تحقیقات پولی و بانکی.
۸. تولمی، محمد تقی (۱۳۹۴). *مفهوم و گستره قاعده لاجل قسط من الثمن*، مجله فقه و اجتهاد، ش ۴، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
۹. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۸). *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۱۰. جواهری، حسن محمد تقی (۱۴۰۵ ق). *الربا فقهيا و اقتصاديا*، قم: مؤلف.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق). *وسائل الشیعه*، جلد ۳۰، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۲. حلی، جمال الدین، احمد بن محمد (۱۴۰۷ ق). *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم: انتشارات اسلامی.
۱۳. حلی، علامه، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ ق). *تذکره الفقهاء*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۴. _____ (۱۴۱۰ ق). *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*، قم: انتشارات اسلامی.
۱۵. خمینی، سید روح الله موسوی (بی تا). *تحریر الوسیله*، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.

۱۶. خوانساری، محمد امامی (بی‌تا). الحاشیه الثانية على المكاسب (للخوانساری).
۱۷. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ ق). مهذب الأحكام، قم: مؤسسه المنار.
۱۸. شریب‌نوی شافعی، محمد بن احمد الخطیب (۱۴۱۵ ق). معنی المحتاج إلى معرفة معانی ألفاظ المنهاج، بی‌جا: دارالکتب العلمیه.
۱۹. صاوی المالکی، احمد بن محمد الخلوئی (بی‌تا). بلغة السالك لأقرب المسالك المعروف بحاشیه الصاوی علی الشرح الصغیر، بی‌جا: دارالمعارف.
۲۰. طباطبایی حائری، سید علی بن محمد (۱۴۱۸ ق). ریاض المسائل، قم: مؤسسه آل‌البت (ع).
۲۱. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۲۱ ق). حاشیه المكاسب، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۲. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن (۱۴۰۷ ق). تهذیب الأحكام، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۳. عاملی، شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ ق). مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۲۴. _____ (۱۴۱۰ ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة دمشقیه، قم: کتابفروشی داوری.
۲۵. علینقی لنگری، محمد امین (۱۳۹۴). الگوی مطلوب سود بانکی در نظام بانکداری اسلامی بر اساس آموزه‌های فقه امامیه، پایان‌نامه دکتری رشته مدیریت مالی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۲۶. فطانت، محمد (۱۳۷۶). ارزش زمانی پول از دیدگاه مدیریت مالی و فقه جعفری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته مدیریت مالی، تهران: دانشگاه امام صادق.
۲۷. فیومی، احمد بن محمد (بی‌تا). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: دارالرضی.

۲۸. مامقانی، عبدالله بن محمد (۱۳۵۰). *نهایة المقال فی تکملة غایة الآمال*، قم: مجمع الذخائر الإسلامیه.
۲۹. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ ق). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: مرکز الكتاب للترجمة و النشر.
۳۰. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹). *یادداشت‌های استاد مطهری*، تهران: انتشارات صدرا.
۳۱. مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱). *فقه الإمام الصادق علیه السلام*، قم: مؤسسه انصاریان.
۳۲. مکارم، ناصر (۱۴۲۷ ق). *استفتائات جدید*، قم: مدرسه علی بن ابی طالب (ع).
۳۳. موسویان، سید عباس (۱۳۸۵). *بانکداری اسلامی*، تهران: پژوهشکده پولی و بانکی.
۳۴. میشکین، فردریک (۱۳۹۰). *پول ارز، بانکداری*، ترجمه علی جهانخانی، تهران: سمت.
۳۵. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ ق). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۳۶. نووی، محی‌الدین یحیی بن شرف (بی تا). *المجموع شرح المذهب*، بیروت: دارالفکر.
۳۷. واسطی، زبیدی حنفی، محب‌الدین (۱۴۱۴ ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۳۸. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۳۸۲). *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت*، قم: دایرةالمعارف فقه الاسلامی.

References

1. Ameli, Shahid Thani, (1989). *Al-Rawdah al-Bahiyya*, Davari Bookstore, Qom. (in Arabic)
2. Ameli, Shahid Thani, (1992). *Msaleko al-afham*, Islamic Knowledge Foundation, Qom. (in Arabic)
3. Ardabili, A, (1983). *majma Al-Faida va Al-Burhan*, Islamic Publications, Qom. (in Arabic)
4. Fatanat, M (1997). *The Time Value of Money from the Viewpoint of Financial Management and Jafari Jurisprudence*, Master Thesis in Financial Management, Tehran, Imam Sadegh University. (in Persian)

5. Hashemi Shahroudi, S. M, (2003). *Culture of jurisprudence according to the religion of Ahl al-Bayt*, Encyclopedia of Islamic jurisprudence, Qom. (in Arabic)
6. Helli, Hassan Ibn Yusuf, (1989). *Ershado al- azhan*, Islamic Publications of Qom. (in Arabic)
7. Helli, Hassan Ibn Yusuf, (1993). *Tazkerat al-Foqaha*, Al-Bayt Foundation, Qom. (in Arabic)
8. Helli, Jamal al-Din, (1986). *Al-Mohadabo al-Bar'i fi Sharh al-Mukhtasar al-Nafi'*, Qom Islamic Publications. (in Arabic)
9. Horr Ameli, M, (1988). *vsaelo shiah*, Al-Bayt Foundation, Qom. (in Arabic)
10. Ibn Manzoor, (1993). *Lesano al-arab*, Dar al-Fikr, Beirut. (in Arabic)
11. Ibn Mufleh, (1997). *Al-mobada 'fi Sharh Al-Muqna'*, Dar Al-Kotob Al-Alamiya, Beirut. (in Arabic)
12. Ibn Rushd, (2004). *Bedayato al- Mujtahid va nahayato al- Muqtasad*, Dar al-Hadith, Cairo. (in Arabic)
13. Isfahani, H, (1991). *Mofradat alfazo al-qoran*, Dar Al-Alam, Lebanon. (in Arabic)
14. Isfahani, M, (Fadhil Hindi), (1995). *Kashfo al-lesam*, Islamic Publications Office, Qom. (in Arabic)
15. Jafari Langroudi, M, (1999). *Extensive in Legal Terminology*, Ganj-e-Danesh Library, Tehran. (in Persian)
16. Jawaheri, H, (1985). *Al-Raba Fiqhian and eqtesadean*, author, Qom. (in Arabic)
17. Makarem, N, (2006). *Esteftaate jadid*, Ali Ibn Abitaleb School, Qom. (in Persian)
18. Motahhari, M, (2010). *Notes of Professor Motahhari*, Sadra Publications, Tehran. (in Persian)
19. Mousavian, S. A, (2006). *Islamic Banking, Monetary and Banking Research Institute of Tehran*. (in Persian)
20. Mughniyeh, M. J, (2000). *Fiqh of Imam Sadiq (as)*, Ansarian Institute, Qom. (in Arabic)
21. Mustafawi, H, (1982). *Research in the Words of the Holy Quran*, Book Center for Translation and Publishing, Tehran. (in Arabic)
22. Najafi, M.H, (1984). *javahero al- kalam*, Dar Al-Ihyaa Al-Tarath Al-Arabi, Beirut. (in Arabic)
23. Sabzevari, S. A, (1992). *Mohazab al- ahkam*, Al-Manar Institute - Qom. (in Arabic)
24. Tabatabai Haeri, S. A, (1997). *Riyadh Al-Masa'il*, Al-Bayt Institute, Qom. (in Arabic)
25. Tabatabai Yazdi, S.M.K, (2000). *Hashiato al-makaseb*, Ismaili Institute, Qom. (in Arabic)
26. Tolmi, M, (2015). *The concept and scope of the rule for lel- ajal*, Journal of Jurisprudence and Ijtihad, Vol. 4, Jurisprudential Center of the Imams, Qom. (in Persian)
27. Tusi, Abu Ja'far, (1987). *Tahdib al-Ahkam*, Dar al-Kitab al-Islamiya, Tehran.

(in Arabic)

28. Tutunchian, I, (1996). *Economic of Money and Banking*, Monetary and Banking Research, Tehran. (in Persian)
29. Wasiti, Moheb al-Din, (1993). *Tajo al-arwos*, Dar al-Fikr, Beirut. (in Arabic)